

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمین و صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابوالقاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لا سیمایا بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداه و عجل الله تعالی فرجه الشریف و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین.

بحث در این بود که آیا صحت بیع فضولی بعد لحوق الاجازة، این علی القاعده می‌شود تمام بشود صرف‌نظر از ادله‌ی خاصه أم لا؟ بزرگانی فرمودند بله. منهم شیخ اعظم، امام قدس سره هست محقق خوئی قدس سره هست و شاید مشهور بین اعلام همین است که علی القاعده می‌شود بیع فضولی را بعد لحوق الاجازة تصحیح کرد. برای اثبات این مطلب خب شاید بیاناتی وجود دارد. بیان اول: تمسک به اطلاقات و عمومات بود. که تمسک به اطلاقات و عمومات خودش دارای تقاریبی است. تقریب اول، تقریبی است که دیروز گذشت که حاصل آن تقریب این بود که این عناوین مأخوذه‌ی در ادله، مثل بیع، شراء، اجاره، صلح و کذا و کذا، همه‌ی این‌ها در موارد عقد فضولی به خصوص این صورتی که حالا فعلاً محل کلام هست که فضولی، آن را برای مالک می‌فروشد. نه وکالتاً، فضولتاً برای مالک می‌فروشد. خب این‌جا این بیع صادق است و لا اشکال در صدق بیع. منتها چیزی که کم دارد همان رضای اوست. بعد که او رضایت داد و اجازه داد این می‌شود بیع او. بنابراین «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» (مائده/1) «أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ» (بقره/275) این‌ها همه تطبیق می‌کند. چون «أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ» یعنی احلّ الله بیعکم، بیع شما را. «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» یعنی عقود شما را. و هکذا بقیه‌ی عناوین. این انتساب پیدا می‌کند با اجازه؟ و حالا یک مقداری تشبیه هم نمودند این بیان را به این‌که لا یُقاس باب امور اعتباریه به امور حقیقیه. در امور حقیقیه ممکن است که بگویید که بله آن با اجازه بعد و فلان و این‌ها منسوب نمی‌شود به مجیز. مثلاً یک کسی غذایی بوده مال زید آمده نشسته و خورده بدون اجازه، بعد گفت عیبی ندارد و اجازه داد، این اکل به مجیز نسبت داده نمی‌شود با اجازه اکل، اکل این نمی‌شود. کما این‌که حتی با اجازه‌ی قبل هم مال آن نیست. او اجازه داده این بخورد، خوردن او به این ربطی ندارد. مال مجیز، مال عازم، مال راضی نمی‌شود در امور تکوینی.

س: مثال خوبی هست به نظر شما؟

ج: حالا همین جور مثال زدند دیگر.

س: یعنی باید یک جوری مثال بزنند ???

ج: می گویند دیگر، می گویند در امور تکوینی از اساس نمی شود. آن جا از اساس نمی شود با اجازه هم ملحق نمی شود به شخص. منتسب به شخص نمی شود.

اما توی امور اعتباریه این جوری نیست. در امور اعتباریه که بیع و اجاره و امثال ذلک امور اعتباریه است این ها با اجازه گفتند منتسب می شود به شخص. می شود اجاره ای او، عقد او، بیع او. فلذاست به قول آقای خوئی می آید می گوید که خانه ام را فروختم و حال این که خودش فروخته، به وکیلش گفته فروختم. آن جا نسبت به خودش می دهد.

بلکه بعضی از بزرگان یک خرده پای خودشان را هم بالاتر گذاشتند گفتند این طور نیست که در امور تکوینی هم همه جا این باشد نسبت داده نشود. مثلاً «من بنا مسجدا کمفحص قطاء له کذا» کسی خب این ساختن مسجد، آباد کردن مسجد، تعمیر مسجد یک امر خارجی است یک فعل خارجی است حالا اگر کسی آمد پول داد چه کرد، مأمور کرد کسی را، نمی گویند که عمر المسجد، این جور نیست که همه ی امور خارجی هم به او اسناد داده نشود. س: خود ماده ی اشتقاق بناء اعم است از این که بناء باشد ملات درست کند آجر بگذارد یا نه امر به این هم بکند ماده ی اشتقاق با آن یصح، نه این که ماده ی اشتقاقش فقط کسی که ملات قاطی بکند و آجر بچیند هست؟؟؟ حالا با این که امر به این فعل می کند؟؟؟

ج: پس بنابراین شما باید بالاخره نگویند که هر چه امور مادی هست اسناد داده نمی شود. س: نه وجه ما این است که ماده ی اشتقاق فقط مال مباشر است؟ مال فضول است؟ یا هر چه؟؟؟ این با اجازه می خواهد استناد چیزی را که در ماده ی اشتقاق آن فقط؟؟؟ این نه از اول مورد اشتقاقش اعم است نه این که ما انتساب بخواهیم درست بکنیم.

ج: مسجد ساخت از اول

س: مسجد ساخت یعنی چی؟ می گویند تقدیر می کنیم از سازندگان مسجد، سازندگان می آیند بناءها را ردیف بکنند؟ نه. سازنده ی مسجد؟؟ می گویند به این هم می گویند سازنده ی مسجد. نه از باب این که اعم می شود.؟؟؟ نه واقعاً ماده ی اشتقاق آن این است.

ج: خب این حرف بزرگان دیگر است شیخ اعظم و آقای اصفهانی و آقای نائینی و آقای خوئی و آقای تبریزی و معمول این بزرگان رضوان الله علیهم اجمعین حرفشان این است که این جاست.

مرحوم امام قدس سره این بیان را قبول ندارند. و می فرمایند انتساب با اجازه، با رضا، با این چیزها درست نمی شود. حتی با وکالت هم درست نمی شود. بله با تسبیحی یا امر قاهری که او نتواند تخلف بکند، آن جا نسبت داده می شود. اما در غیر این مورد راضی است. نسبت داده نمی شود. یا وکیل حتی کرده. یکی را وکیل کرده که

برو خانه‌ی من را بفروش. این‌جا فروختن این خانه را نسبت نمی‌دهند به این آقا. فلذا می‌گویند خودت فروختی؟ می‌گوید نه.

س: و این به قول مطلق نمی‌گوید فروختم؟

ج: تسامحاً. می‌فرمایند اگر هم نسبت بدهند تسامحی است.

س: مجاز است یعنی؟

ج: بله مسامحه است دیگر. آن جایی هم که اجازه بدهد ممکن است که بگویند ولی مسامحه است. و هکذا. پس بنابراین ایشان می‌فرمایند این‌جوری هست بخصوص در مورد اجازه. در رضا نیست مگر مسامحه، در توکیل نیست مگر مسامحه، در مورد اجازه هم نیست و وجه ویژه و خصوصیتی هم در مورد اجازه هست که اصلاً مجیز کار را کار آن می‌داند از او سر زده. فعل او هست. می‌آید او را تنفیذ می‌کند. می‌گوید کاری را که او کرده من تنفیذ کردم من امضاء کردم اصلاً توی اجازه نهفته مفروغیت از این‌که این کار من نیست کار او هست. و من حالا آن را اجازه می‌کنم. اگر شما بخواهید این‌جا بگویید که کار خودت است مخالف آن حقیقت اجازه است. حقیقت اجازه یعنی مال من نیست من این کار را دارم ...

س: مگر این‌که مثل این باشد که مثلاً صدام رزمنده‌های ایرانی را کشت.

ج: نه آن تسبیب است.

س: می‌گوییم دیگر، مگر مثل آن باشد که قهراً چون نمی‌تواند تخلف بکند؟؟؟

ج: بله آن تسبیب است از این‌جا آن‌جا نسبت داده می‌شود. آن‌جاهایی که این‌جوری نباشد این حرف‌ها نادرست است.

خب ایشان فرموده «حقیقة الاجازة و الامضاء و الانفاذ فی الفضولی عبارة عن تثبیت ما صدر عن الغير فاعتبارها» فاعتبارها یعنی اعتبار حقیقت اجازه و امضاء، «ملازمٌ للحاظ صدور فعل من الغير» اصلاً در مقام این‌که برمی‌آید یعنی آن را فی الغير دانسته. «فاعتبار كونه فعله» فعل آن غیر است «و غاية الامر أنَّ المجیز يُنفذ» تنفیذ می‌کند «ما صدر من غيره فی ماله و مع مفروضية صدور البيع من الغير و لحاظ ذلك» مفروضی که آن را انجام داده، خودش هم این را لحاظ می‌کند که آن را انجام داده، «لا يُعقل صيرورة المُجاز فعلاً له» آن فعلی را که اجازه داده بشود فعل این آقا. خب «سواءً ارید به الفعل بالمعنی المصدري» که فروختن باشد. «أو بمعنی حاصل المصدر» که فروش باشد. که آقای اصفهانی فرق گذاشته، گفت عقدتم بگویند نه، بعقودکم بگویند درست است. عقدتم مصدری است. این مصدر از او سرزده، با اجازه که از شما سر نمی‌زند که بشود فعل شما. اما عقد چرا. این یک مطلب.

«مع أنَّ التفکیک بینهما غیر وجیه» شما بین مصدر و اسم مصدر می‌خواهید تفکیک کنید، بگویید مصدری است به اجازه انتساب در آن درست نمی‌شود. مصدری درست می‌شود. می‌گوید این هم مطلب وجیهی نیست. «فکیف یُمكن أن يكون عقد الصادر من الغير غیر منسوب الی الاصل و حاصله منسوباً الیه» این فعلی که از آن فضولی سرزده، به عنوان مصدری بگویید منسوب به اصل نیست یعنی این مجیز بعد. ولی بعداً حاصل آن کار مال این است. بگویید این شستشوی بدن مال آن نیست ولی اگر این گفت خب من هم دوست دارم خب این غسل باشد مال این. غسلش مال این نباشد غسلش مال این باشد چه معنا دارد؟ این تفکیک را هم می‌گویند که درست نیست.

«و الحاصل أنَّ الاجازة بنفسها تدفع انتساب الفعل الی المجیز» خود ماهیت اجازه این خیال را، این توهم را، دقت در خود ماهیت اجازه دفع می‌کند که کسی بخواهد بگوید با اجازه این فعل مستند به آن می‌شود یا آن حاصل مصدرش مستند به آن می‌شود. «و تصحیح الفضولی بما ذکر و جعله موافقاً للقواعد غیر وجیه» با این بیان شما بخواهید بگویید که فضولی را می‌شود تصحیح کرد و طبق قواعد هست و دلیل خاص نمی‌خواهد با این بیان با این تقریر این درست نیست.

بعد باز در صفحه‌ی... این‌ها در صفحه‌ی 32 بود بعد بیاناتی دارند راجع به تقاریب دیگری است که این وسط آمده بعد این مطلب را هم دارند که به این‌جا ارتباط پیدا می‌کند در صفحه‌ی 133. «ألا ترى أنه لو أذن المالك لغيره في عقد فلا شبهة في صحته و خروجه عن الفضولی مع أنَّ الإذن و الرخصة لا یوجب أن یصیر العقد عقده» با اذن قبلی حتی. و اجازه این عقد، عقد او نمی‌شود. «لا بالتسیب و لا بالمباشرة و الإذن غیر الوكالة» ابتداءً حالا فعلاً می‌گویند این اذن و این‌ها غیر از وکالت است. حالا فعلاً احتمال می‌دهند در وکالت کأن نسبت داده می‌شود. «و غیر الامر المولوی من القاهر الغالب الموجب للسببية و الصدق» این غیر از آن هست. آن‌جا که بله غالب قاهر باشد می‌گوید صدام کشت، چون دستور می‌دهد اگر نکشد آن‌ها را می‌کشد. آن‌جاها بله، می‌گویند این فعل او هست. اما آن‌جایی که فقط اذن دارد ترخیص است این‌ها را نمی‌گویند که آن ... به او نسبت داده نمی‌شود.

«بل في الوكالة أيضاً لا یصدق كون الصادر من الوکیل أقدم بالموکل» آن‌جا هم نمی‌گویند این عقد موکل است. «الا مسامحة» بله از روی مسامحه گفته می‌شود. «فإن اعتبارها هو ایکال الامر الی غیره» اصلاً حقیقت وکالت چیست؟ واگذاری امر به غیر است. واگذار به آن کردی، پس دیگر مال تو نیست. از تو صادر نمی‌شود. «هو ایکال الامر الی غیره، و لهذا لو استفسر من المالك أنك بنفسک بعت؟ لقال لا بل باع وکیلی بإذنی فالانتساب الی الموکل بنحو من المسامحة و هو حاصل في الفضولی مع الاجازة» این مسامحه این‌جا هم هست. «و كذلك العقد مع رضی المالك لا یكون عقده و کذا العقد مع رضی المالك» فقط راضی هست این «لا یكون عقد المالك و إن انتسب الیه نحو انتساب» یعنی مسامحه و این‌ها گفته می‌شود. «و هو ...» بعد حالا دیگر تنم‌ای دارد که فعلاً

راجع به این‌جا نیست. که این‌جا هم پس ایشان حتی وکالت را، اذن را، ترخیص را، رضایت را، این‌ها را هم موجب انتساب نمی‌دانند نه مصدری و نه به اسم مصدری، اجازه را هم همین‌جور، می‌گویند این‌ها هم باعث انتساب نمی‌شود. ادله هم که گفته «احل الله بیعکم» این بیع من نیست. «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» اوفوا بعقودکم، این مال من نیست. این فرمایش مرحوم امام قدس سره هست.

مرحوم آقای تبریزی رحمه‌الله این کلام را نقل می‌کنند به عنوان این‌که بعض الاجلّه این مطلب را فرموده‌اند. «فقد يُقال كما عن بعض الاجلّه» حالا آن موقع‌ها که ایشان مکاسب محرمه بود که ما می‌رفتیم، آن موقع خیلی از امام که نام می‌بردند توی درس خیلی دامت شوکته، این مطلب را نقل می‌کنند بعد می‌گویند که اسم هم نمی‌برند آدرس هم نداده این‌جا که حالا ... ولی من چون مطالعه کرده بودم و این‌ها می‌دانستم که این حرف امام است.

فرموده «اقول الجواب عما ذكر تارةً بالنقض و أخرى بالحل» اما نقض؛ «اما الاول فإن القول المذبور يستلزم محاذير لا اظن الالتزام بها» مثال اول آن این است که خب ما می‌دانیم که ازدواج در حین احرام، مُحَرَّم اگر ازدواج بکند این حرام مؤبد می‌شود برای او آن زوجة. حالا می‌فرمایند طبق این مسئله، «ما إذا أخبر المحرم بأن الاجنبية قد أجرى في حقّه نكاح» بگوید آقا مُحَرَّم آمدند گفتند زید فضولتاً یک خانمی را به عقد شما درآورده است. «و أنّه قد زوج» آن اجنبی «بنت فلان منه» دختر فلان کس را به تزویج شما درآورده. «و أن له أن يُجيزه» شما می‌توانید این را اجازه بکنید. «و ذلك المُحرّم قد اخرّ اجازته الى ما بعد احرامه» گفت حالا که ما محرم هستیم «مع فرحته و ابتهاجه باطناً من سماع الخبر» از این‌که شنید این کار را کردند خیلی خوشحال شد. و رضای باطنی شدید هم به این دارد. این‌جا ایشان می‌فرماید «فلا بدّ من أن يلتزم بأنّ البنت المذبور قد حرّمت عليه مؤبداً، فإنّ فرحته بالنكاح المذبور قلباً موجبٌ لتحقيق النكاح و يعمّه قوله عليه السلام من تزوّج امرأةً في إحصاءه فرّق بينهما و لا تحلّ له ابداً» امام چه گفتند؟ امام گفتند که با رضا، با اجازه، با وکالت، فعل، فعل او نیست اما همین رضا و این‌ها کفایت می‌کند برای صحت، نه فعل او هست ولی کفایت می‌کند. نفس رضایت کفایت می‌کند. نفس اجازه کفایت برای صحت می‌کند، نه این‌که آن فعل او بشود. این یک مورد. خب این نقض است دیگر. ولو الان اجازه نمی‌کند ولی توی دلش راضی هست. شما که می‌گویید رضایت کفایت می‌کند پس زنش شده دیگر.

س: ???

ج: فارق چی هست؟

س: ???

ج: باشد ولی خب ... من تزوّج امرأةً ...

س: نه می‌دانم. امام وقتی که می‌گوید دارد می‌گوید مقتضای کلی عقد را دارد می‌گوید با رضا.

ج: نه جواب این من تزوج. امام می‌گویند تزوج غلط است این‌جا. چون گفتیم که نسبت داده نمی‌شود. اما علی‌رغم این‌که تزوج یا باع یا اشتري صادق نیست معامله درست است. ولی نه از باب این‌که بعقودکم شد احل الله ببيعکم شد، از یک باب دیگری ما می‌گوییم که درست است.

س: پس باید یک‌جور دیگری نقض می‌کردند این را؟؟؟ با صرف رضا که درست نمی‌شود نکاح، باید اجازه بکند دیگر، یعنی باید این‌طور به امام نقض می‌کردند بعدش هم دوباره جواب نقض امام این می‌شد که معلوم نیست که امام در مورد نکاح این حرف را زده باشد درست است؟

ج: بله باید این‌جوری نقض می‌کردند بگویند این‌جا بدون این‌که اجازه بکند باید بگوید آن زنش هست.
س: که نیست در واقع.

ج:...

«و منها أنه لو أنشأ إيجاب البيع أو قبوله وكيله في مجرد انشاء بيع الحيوان أو غيره فلا يكون له خيار المجلس و لا خيار الحيوان لأنّ البائع أو المشتري حقيقة هو الوكيل» شما که می‌گویید مال او نیست. روایت هم که گفته البیعان بالخيار، خيار مجلس مال بیعان است این‌که بایع نیست. پس وکیل خيار دارد ولی موکل باید بگوییم خيار مجلس ندارد ولو توی مجلس هم نشسته باشد آن‌که نفروخته که. «فلا يكون له خيار المجلس و لا خيار الحيوان لأنّ البائع أو المشتري حقيقة هو الوكيل فقد ذكر في الروايات أنّ البيعين بالخيار ما لم يفترقا و أنّ مشتري الحيوان للخيار على ثلاثة أيام» این‌که خودش خریده که، اشتري نکرده که، وکیلش کرده. «و الموكل (به قول شما) لا يكون بائعاً و لا مشترياً في الحقيقة» خب این حالا ظاهرش می‌خورد به این نقض. خب این یک امر مسلمی هست ممکن است ... اتفاقاً همان‌جا هم اختلافی هست. ممکن است بگوید که ندارد.

«و منها أنه لو أخذ اظافير المحرم باستدعاء من المحرم» ناخن‌های محرم را بگیرند به تقاضای خودش، خودش می‌گوید خب یکی از محرمات احرام ناخن گرفتن و این‌هاست. خب خودش نمی‌گیرد می‌گوید من که نمی‌گیرم ولی به پسرش، بچهاش یا کسی دیگر می‌گوید بیا ناخن‌های من را بگیر. فعل آن که فعل این حساب نمی‌شود به قول شما. «أو حلق رأسه كذلك» سرش را همین‌جور تراشیدند یعنی خودش مباشرت نکرده برای تراشیدن، استدعاء کرد بیایند بتراشند. این‌جا «فلا بدّ من أن يلتزم بأنّ المحرم لم يفعل حرامه و ليس عليه شيء لأنّ قوله عليه السلام من قلّم اظافيره في احرامه أو أخذ شعره لا ينطبق على المحرم» این‌جا «فإنّ التقلیم في الفصل فعل غیر المحرم الی غیر ذلک» پس این‌جاها را شما چه می‌گویید؟ این جواب‌های نقضی هست که ایشان وارد کردند.

س: برمی‌گردید به این‌ها؟

ج: حالا اگر رد شدیم می‌توانیم برگردیم. خب بعضی از آن‌ها جواب داشت.

س: خب این هم جوابش معلوم است دیگر. این جا قرینه داریم دیگر.

ج: قرینه‌ی آن چیست؟

س: این جا قرینه‌ی خاص داریم.

ج: قرینه‌ی آن چیست.

س: واضح است اصلاً، از ادله وقتی که می‌گوید من قلم اظفاره یعنی این که این در واقع آن حاصل ملاک است نه این که حالا؟؟؟

ج: به چه دلیل؟

س: قرینه داریم دیگر.

ج: خب قرینه‌ی آن چه هست؟

س:؟؟؟

ج: ایشان می‌گویند همین دیگر، ایشان می‌فرمایند فقهی نمی‌تواند ملتزم بشود ... قرینه‌ی این‌ها چی شما می‌گویید؟ غیر از این که می‌گویید این جا هم صادق است؟ که قلم اظفاره، ولو خودش مباشرت نکرده، اما به دیگری گفته که بیا ناخن‌های من را بگیرد. یا به دیگری گفته که بیا سر من را بتراش. محرم. خودش مباشرت نکرده به دیگری گفته. شما که می‌فرمایید در این جاها فعل او فعل این حساب نمی‌شود

س: نشود ولی ارتکاز عرفی می‌گوید آقا توی این جور موارد مهم نیست که خودت انجام بدهی.

ج: مگر شما قرینه اقامه نکنید که شارع مطلوبش این است که ناخن‌ها گرفته نشود. این جور است؟ ناخن‌ها گرفته نشود؟ یا نه تو دخالت نداشته باش؟ این را می‌فرماید تو دخالت نداشته باش. ولو فعل تو هم نباشد ولی دخیل هستی. اگر این را بفهمیم که تو از این ادله می‌فهمی که تو دخالت نداشته باشی در این امور. بله، ولی ایشان می‌گویند که چه قرینه‌ای بر این داریم؟ که دخالت ... حالا این‌ها نقض‌های این جوری احتیاج دارد به این که یک تتبع کامل در روایات آن بشود. ممکن است که مرحوم امام قدس سره از مجموع روایات قرائنی را پیدا کردند که این جور معنا می‌کنند. می‌گویند معنای واحد این است که تو نباید مباشرةً و نه بنحو دخالت، ولو این که دخالت تسبیبی هم نباشد آن جور که او نتواند تخلف بکند.

س: خب ما این جا یک قرینه‌ی لَبّی عرفی داریم توی موارد مشابه آن در عرفیات وقتی که مولایی به یک عبدی می‌گوید فلان کار را یک مدت انجام نده بله اگر گفت که ناخن را بگیر، ناخنش گیر کرد به یک دری، جایی شکست، آن هیچ. ولی وقتی که می‌گوید ناخن را بگیر یک مدت، ... یعنی در واقع بین مبادی و؟؟؟ عرفی که این خودش باعث یک قرینه‌ی لَبّیه‌ای می‌شود که از ادله هم همین طور می‌فهمند. این طور است که یعنی خودت بگیر، یا یک کسی دیگر هم نگو که یک دفعه بگیرد. این را واقعاً یعنی این دو تا یکسان است در؟؟؟ در مبادی

و عقیده‌ی عرفی این‌ها واقعاً یکسان است. وقتی یکسان است این می‌شود قرینه‌ی لبی، از ادله هم همین‌طور می‌فهمیم.

س: حرف آقای اصفهانی هم بنده‌ی خدا همین بود. می‌گفت که وقتی به ما می‌گویند که من قلم اظفاره فلان می‌شود یعنی حاصل، یعنی انتساب حاصلی به تو دارد. پس عرف این‌طوری می‌فهمد. حرف آقای اصفهانی هم همین است آقای اصفهانی هم می‌گوید من که نمی‌گویم ...

ج: حالا که جواب حلّی نمی‌دهیم هنوز این‌جا جواب نقضی است.

س: عیبی ندارد این نقضی که ایشان می‌خواهد این‌جور جواب بدهد که عرف پس این‌جور؟؟؟ امام اگر این حرف را بزند که تأیید حرف آقای اصفهانی هست آقای اصفهانی هم همین را می‌گوید. آقای اصفهانی می‌گوید وقتی می‌دهید دست عرف، عرف این‌طوری می‌فهمد می‌گوید حاصل مصدر است حاصل مصدر مهم است و حاصل مصدر به تو انتساب دارد. این را می‌فرمایند. این دقیقاً تأیید حرف آقای اصفهانی هست دیگر.

س: نه انتساب را ما نمی‌گوییم.

س: الان شما گفتید؟؟؟

س: نه ما نمی‌گوییم انتساب، می‌گوییم بین مبادی و عقیده‌ی عرفی اگر می‌گویند در یک بازه‌ی زمانی یک کاری را انجام نده، واقعاً همین‌طور است که یعنی خودت انجام نده، ولی اگر گیر کرد به جایی نه، اضطراراً. خودت انجام نده به کسی دیگر هم نگو آن کار را برای شما انجام بدهد.

س:؟؟؟

س: نه

س: این مصداق من قلم اظفاره دست عرف بدهی کسی که این کار را می‌کند مصداق آن هست. مصداق آن هست یعنی چی؟ یعنی انتساب دارد دیگر.

س:؟؟؟ از باب انتساب هم نباشد. ولی مبادی و عقیده‌ی عرفی می‌گویند این هم شامل می‌شود. لذا نقض آقای تبریزی به حضرت امام وارد نیست به نظر من.

س: من قلم اظفاره نیست ولی شامل می‌شود.؟؟؟ موضوع دلیل نیست که حکم روی آن هست ولی شامل می‌شود.

س: بله از باب تعدیه‌ی حکم هست دیگر.

س: پس نگویند این عبارتی را که می‌دهیم دست عرف، عرف می‌گوید این را هم شامل می‌شود.؟؟؟

س:؟؟؟

س: خودش حکمش موضوعش شامل می‌شود نه این‌که حکمش بالاعم شامل می‌شود. آن را نمی‌گویند در این روایت شامل شد. می‌گویند حکم اعم روایت حکماً این حکم؟؟؟ ولی نمی‌گویند روایت شامل شد. آقایان همه می‌گویند روایت یشمل، خود شما هم تصریح کردید گفتید و به دست عرف می‌گویند روایت یشمل، نه حکم الروایة یشمله. دقیق است. می‌گویند روایت یشمله، یعنی حضورش یشمله، نه حکم الروایة یشمله. اتفاقاً به این قرینه حرف آقای اصفهانی درست است.

س: ما می‌گوییم از اسباب تأدیه‌ی حکم؟؟؟

ج: خب و للکلام تتمه. و صلی الله علی محمد و آل محمد.

پایان.